

آیا هنوز هم نامه نوشته می شود؟ آیا نامه نگاری و متن پردازی در مقام بیان زیبای عاشقانه، کارت پستال تعطیلاتی راه تبریکات سال نو و تبریک تولد را تعطیل می کند؟ در طی قرنها، نامه نگاری همچون یک رفتار اجتماعی رواج داشته است، رفتاری که با دامن گرفتن فردگرایی و دلنگرانی فردی همراه بوده است. نامه نگاری در واقع یک بازی ساده بود نه نوع ادبی خاص، و در نتیجه یک فضای ادبی آزاد را تشکیل می داد، هر چند که مجموعه هایی از نامه ها و خودآموزها الگوهایی برای این کار به دست می دادند. نامه، واسطه مبادلات روشنفکرانه و اساس «جمهوری ادبیات» بود، و در عین حال از رساله خیلی ساده تر و سر راست تر بود. داستان نویسی از نامه نگاری بهره گرفت تا ظواهر اصالت را به نمایش بگذارد. نامه در حاشیه انواع ادبی شناخته شده، همواره به صورت ابزاری در جهت به زیر سؤال بردن نگارش، و سؤالی در باب حدود ادبیات باقی مانده است.

نامه‌های غیر منتظره، نوشتهٔ هرود لوتلی به Herve Le Tellier

شنوندگان رادیوی «فرانس کولتور/ فرهنگ فرانسه» صدای هرود لوتلی به را می‌شناسند که به ایل و تبار مسخرهٔ «پاپوهادرون کله» تعلق دارد. او دوست دارد که شکل نامه‌نگاری را به کارگیرد تا از این طریق زوجهای بی‌ارتباط با هم را گرد بیاورد، و یا آثار فوق‌العاده شناخته شده را «کش برود». او در مقام عضو شایستهٔ گروه «اولیپو / Oulipo» داستانی متشکل از نامه نوشته است که در آن نقطهٔ اوج نامه‌نگاری به سؤال دربارهٔ هویت تبدیل می‌شود (دزد درد غربت، چاپ پاریس، ۲۰۰۴). یک وقایع‌نگار امور غذایی یک اسم مستعار ایتالیایی برای خود انتخاب می‌کند، اما سه ایتالیایی واقعی هم همین نام را دارند. و در نتیجه دنیای زیبایی پدید می‌آید که در آن این افراد به مبادلهٔ نامه با یکدیگر می‌پردازند، نامه‌های همراه با اعترافات، تهدیدها و... اما هر یک از آنان در خطر این است که به شخصیتی تبدیل شود که طرف دیگر ابداع می‌کند.

اصالت این داستان در مفهوم ذوقی کلمات و حس تنوع آنها نهفته است، و این مفاهیم ذوقی و حس تنوع در نامه‌های غیرمنتظره‌ای بازیافته می‌شوند که عمدتاً به صورت تمرینهای رادیویی ساخته و پرداخته شده‌اند. خوانندگانی که بخواهند اطلاعات بیشتری کسب کنند باید به جُنگ یا منتخبات فرانسواز تروسار (و) برتران ژروم به نام پاپوها در کله... (پاریس، انتشاراتی گالیمار) رجوع کنند.

نامه‌ای به پرهور / Prevert (حق پاسخگویی برای باربارا)

آقای پرهور گرامی،

به خودم اجازه می‌دهم که برایتان نامه بنویسم و از شما بخواهم که در شعری که گفته‌اید و در آن گرفتاریهایی برای من پدید آورده‌اید، اصلاحی به عمل بیاورید. تردید نکنید که این شعر برای شغلی که دارم و برای خانواده‌ام دردسرهایی ایجاد کرده است.

با دردسری که کمتر از دردسرهایی دیگر و خیم است، شروع می‌کنم، یعنی کلمهٔ سیوب / Sivb، یعنی سندیکای مبتکرانه‌ای که من در آن کار می‌کنم. آقای موشه / Mouchet که رئیس من است، می‌خواهد که شما سرآغاز شعرتان را تغییر بدهید، زیرا که - نباید اغراق کنیم - برعکس آنچه شما گفته‌اید، برست / Brest همیشه بارانی نیست. شما نمی‌توانید تصور کنید که این نوع تصویرپردازیها تا چه اندازه به مردم استان برتانی آسیب می‌رساند. لذا، اگر چنان شود که فقط کمی بیارد، خیلی بد نخواهد بود.

ناراحت کننده‌ترین بخش این شعر بقیهٔ آن است. همسر من، لوسین، مثل همه ناویهای زیردریایی است. او تصور می‌کند که همین که دوربین زیردریایی درست و حسابی به زیر آب

رفت، ما، زنان ناویهای زیردریایی، می‌دویم به دنبال نگفتنی‌ها، خوب، حالا فکرش را بکنید که، وقتی که او در «کتابخانه ژتون بازان»، به شعر شما برمی‌خورد چه حالی پیدا می‌کند. آخر «ژتون بازان» نام زیردریایی شوهر من است. او وقتی که این شعر را دید دچار خشم و حشتناکی شد، علی‌الخصوص که همقطارهایش مرتباً به او می‌گفتند: باربارا را به یاد بیاور، باربارا را به یاد بیاور. اکنون مسلم است که آنان شعر شما را درباره «ژتون بازان» می‌دانستند.

باری، بارباراهای بسیاری در برست یافت نمی‌شوند. خیلی کمتر از جوسلین‌ها، ماری جین‌ها، یا مادلن‌ها. وانگهی من اهل برست نیستم، زاده مونت میلارم، هر چند که در آن جا هم باربرای فراوانی وجود ندارد. در هر صورت، عبارت «من در خیابان سیام به تو برخورد کردم» هیچ تردیدی بر جا نمی‌گذارد، خصوصاً که من در شماره ۱۰ آن خیابان زندگی می‌کنم، خانه ویلایی کوچکی که به پدر و مادر همسرم تعلق دارد، ولی در روز ازدواجمان آن جا را به ما واگذار کردند.

در عوض، واقعاً به درستی نمی‌دانم که چه روزی بود، زیرا که «تو در زیر باران، خندان می‌خرامیدی / سرشار از شادی، سرزنده و دلریا»؛ این، این حالت همیشه به من دست نمی‌دهد، بویژه که من همواره چتر به همراه دارم. در این جا هوا با چنان سرعتی تغییر می‌کند که آدم نمی‌داند چه لباسی بپوشد. علاوه بر این، شما چیزهایی از این قبیل می‌نویسید: «آه؛ باربارا / جنگ چه مسخره و احمقانه است». راستش این است که این حرف در این جا، در برست، مصداق چندانی ندارد. آیا من به شما از این نوع حرفها می‌زنم که: «شعر چه احمقانه و مسخره است!» زیرا که نظامیان را، می‌فهمی، نمی‌توان، همواره نکوهش کرد، اما رضایتبخش است که نظامی هم داشته باشیم، در حالی که شاعران، یعنی پرداخت اجاره خانه با تأخیر، البته در صورتی که پرداختی در کار باشد. آقای پره‌ور این است آنچه می‌خواستم به شما بگویم. خوشنود خواهم شد که شعرتان را با اسمی دیگر بازنویسی کنید مثل جانین یا لوسی، زیرا که در آن صورت من نخواهم بود. وانگهی محل شعرتان را هم شهری دیگر، مثل استراسبورگ یا اورلئان انتخاب کنید.

روابط کوتاه

کوشش برای بازنگاری روابط خطرناک در کارت پستال

سوفی نازنین

راحت به خانه مان می‌رسیدم. کمد لباس جدید... می‌خواهند مرا شوهر بدهند. تا پای مرگ

چرس زده‌ام. امیدوارم که TVB را در صومعه ببینم. به وسیله ژوزفین کارتم را برایت می‌فرستم.
سه سیل تو

بعدالتحریر: من یک پینه دوز را با یک خواستگار عوضی گرفته بودم!

والمون من

حدس بزن که مادر ولانتر می‌خواهد دخترش را به کی شوهر بدهد. به این ژرکور ابله! یک مو
طلایی پانزده ساله که از صومعه بیرون آمده است و در ابرها زندگی می‌کند... بدایه حالت اگر
پیش از او به این دام بیفتی. باز هم به تو اطمینان می‌دهم، آن دختر بچه یک جعبه میوه نیست.
فردا شب بیا، آنان را به تو معرفی خواهم کرد.

مام (مارکتر دو مرتوی)

سوفی عزیزم،

دیشب، شب‌نشینی در خانه مامان جمعیت زیاد بود، اما یک نفر هم برای یک دور [رقص]
پیدا نشد. چندان خُرد شدم که در میان تالار به خواب رفتم، آیا باور می‌کنی؟ تو را در آغوش
می‌گیرم، مهربان من!

۳۰۹

سه سیل تو

نامه به زفبو

نامه‌ای بازیافته از سرایدار دبیرستان مه زی یر

ژان نیکولا آرتور عزیز،

شعرت را که نام «حروف صدا دار/ مصونها» بر آن نهاده‌ای و آن را از راه لطف پیش از چاپ
برایم فرستاده بودی، تازه خوانده‌ام. بدیهی است که هر چیز و هر جا را که به آنها اشاره کرده‌ای،
بازشناختم.

A / آ سیاه: تردیدی نیست که همان پیروث است، همان گربه سیاه ناز خودمان، که تو غالباً
دمش را می‌گرفتی و می‌کشیدی، و گوشهای نوک تیزش تو را کاملاً به یاد حرف A / آ می‌انداخت.
همان پیروث همیشه کنیف که همیشه در حال شکار موشهایی بود که دنبالش می‌کردند.

E / ای سفید: چه طور می‌شود اِستیل / Estelle را شناخت؟ همان پرستار نازنیمان که وقتش
را صرف جوش آوردن آب در زیر چادر می‌کرد تا پانسمانهایش را استرلیزه کند. استیل، که هرگز
چتر (زنانه)ش را فراموش نمی‌کرد. استیل، آن زن بلژیکی و بی‌اندازه زیبا، با لباسهای پشمی
ابریشمکاری شده.

در مورد I / آی سرخ، بیدرنگ دریافتم که تو آن دعوا با ایزامبار / Izambard را از یاد نبرده‌ای،

همان ایژامبار که در دبیرستان شارل ویل درس می‌خواند، ژرژ همیشه از آن مشاجره اظهار تأسف کرده است، اما این را هم می‌پذیرد که شما هر دو کمی بیش از اندازه نوشیده بودید. یو / ای سبز، مسلماً همان درخت فندق بینوای مدرسه است که تنه پربرگش به شکل پاهای همین حرف بودند. آن درخت چندان تنها و رها شده در آن حیاط وسیع به نظر می‌رسید که تو آن را «یگانه» می‌نامیدی.

در مورد آی O ی آبی، به ناگاهی خود اعتراف می‌کنم. آیا به اولگا، همان خانم آشپزمان اشاره کرده‌ای؟ یا به اودت / Odette زن روستایی جوانی که صبحها شیر گاوش را به غذا خوری مدرسه می‌داد؟ در عین حال، نه این و نه آن چشمان بنفش نداشت. این شعر، خودت هم می‌بینی، برای من تا اندازه‌ای مبهم است. البته این امر به هیچ وجه در احساس و عاطفه من تأثیری ندارد. استاد قدیمیت: ژاک پرگن

بعدالتحریر،

تو باید «ایگرگ / ۷ زرد» را حذف کنی. آهنگ آن به هیچ وجه ظریف و زیبا نیست. آی ای یونانی زرد، یونانی وار، می‌بینی، کمی صدا می‌دهد. وانگهی ایگرگ یک مُصَوّت نیست، بلکه نیمه مصوت است. افزون بر اینها، اگر این دو مصراع را حذف کنی به تو امکان داده می‌شود که به جای چهار چهارپاره یک «سونت» (غزلواره) داشته باشی.

باز هم بعدالتحریر،

می‌خواستم این را هم بگویم که شعری که برایم فرستاده‌ای و «صامتها» نام دارد، خیلی زیباتر از شعر «مصوتها» ست. من آنچه را که درباره «دبلیو / W» می‌گویی خیلی می‌پسندم و نیز خاطرات کودکی‌ت را. متأسفانه پیرونت پیر ما آن را پاره کرده و هزار پاره کرده است. امیدوارم نسخه دیگری از آن نگاهداشته باشی.

خواهش از مشترکین گرامی

از مشترکین گرامی که تاکنون به نامه دفتر مجله پاسخ نداده و وجه اشتراک

خود را ارسال نفرموده‌اند، خواهش می‌شود که هر چه زودتر بدهی خود را

پرداخت و مجله را پشتیبانی فرمایند